

● حاج آقای عابد! این نام خانوادگی «بخارایی» از کیا آمده‌است؟

من از پدر بزرگم این‌طور شنیدم که می‌گفت پدر و پدر بزرگش به منطقه بخارا، به آن شهر تاریخی، رفت‌وآمد می‌کردند. بخارا از شهرهای قدیمی خراسان است. آن‌وقت که خراسان، بزرگ بود و مرزها هنوز به شکل امروزی‌اش درست نشده‌بود، می‌رفتند به بخارا و می‌آمدند، شاید به خاطر کارشان که همین عطاری بوده. پدر بزرگم می‌گفت موقعی که انقلاب روسیه به پیروزی می‌رسد، آن‌ها در همان بخارا می‌مانند، به همین دلیل هم وقتی بحث شناسنامه گرفتن پیش می‌آید، پدر بزرگم فامیل بخارایی را انتخاب می‌کند اما چون در بین مردم به «کربلایی ابراهیم عابد» معروف بوده است، نام عابد هم رویش می‌ماند. الان نام خانوادگی ما در شناسنامه، «بخارایی» است اما همه، ما را به نام «عابد» می‌شناسند.

● گفتید پدر بزرگتان هم عطار بود؟

بله، هم پدرم، «حاج حسن عابد»، و هم پدر بزرگم، کربلایی ابراهیم، هر دو عطار بودند. ما البته در مشهد نبودیم. خانواده ما در شاهرود بودند. من در شاهرود به دنیا آمدم، سال ۱۳۲۹. بعد سال ۱۳۴۷ با خانواده آمدم مشهد و همان کار عطاری را دنبال کردیم در اطراف حرم. ما البته از همان اول در کار عمده‌فروشی بودیم.

● کدام محل زندگی می‌کردید؟

خانه پدری ما در مشهد، اول در محله نخریسی بود، نزدیک کارخانه نخریسی. یادم هست کارخانه سه مرتبه در طول شان‌ه‌روز سوت می‌کشید، ساعت ۱۰ بعد از ظهر، ۱۰ و ۷ صبح. ما از سوت کارخانه نخریسی، می‌فهمیدیم ساعت چند است. بعد در بالاخیابان، خانه گرفتیم در کوچه زردی. بعد هم که من ازدواج کردم، رفتم در مطهری خانه گرفتیم، ما شش تا برادریم که همه در همین کارند، همه، کار پدر و پدر بزرگ را دنبال کردیم. من یک پسر دارم و او هم در همین کار است. درس خواند و مدرک مهندسی برق گرفت، اما حالا پیش خودم است. گفتیم «بابا! کجا بروی بهتر از اینجا؟»

● مغازه شما کجا بود؟

ما در «سرای محمدیه» مغازه داشتیم، دور فلکه حضرت، روبه‌روی مسجد گوهرشاد. مشهد که این‌طوری نبود، دورتادور حرم مطهر بازار بود، بازارهای کوچک، حتی توی بست‌ها یعنی همان مسیرهایی که می‌رفتیم تا وارد صحن‌ها بشویم، همه مغازه بود. مشهد در دوره ولیان «عبدالعظیم ولیان» نایب‌التولیه و استاندار خراسان) خیلی عوض شد. من همان سال‌ها رفته‌م سربازی. دوران سربازی‌ام در «الشکرک» تهران گذشت. من چون درس خوانده بودم، گروه‌بان وظیفه شدم و حقوق داشتم. ماهی هشتصد، نه‌صد تومان حقوق می‌گرفتم. ادامه سربازی را هم منطقه شاهرود بودم. آنجا ماهی ۱۲۰۰ تومان حقوق می‌گرفتم. از خدمت که برگشتم، با همان پول یک «ژبان» خریدم. سال ۵۶، ۱۶ هزار تومان، ماشین سال

**گفت‌وگو با «حاج‌محمدعلی بخارایی» که عمده‌فروش سرای اردکانیان است، درباره تاریخ سرا، شغل عطاری و گیاهان دارویی**

# سرایی با عطر دشت‌های خراسان



کمال خجندی| در سرای اردکانیان همه مغازه‌ها، بوی زردچوبه و زنجبیل می‌دهند؛ بوی آویشن و گلپر و رازیانه و سنبل‌طیب؛ بوی گیاهانی که از دل دشت‌ها و دامنه کوه‌ها آمده‌اند و گذارشان به عمده‌فروشی‌های سرای اردکانیان افتاده است. گونی‌های گیاهان خشک‌شده قبل از آنکه راهشان را کج کنند به‌سمت حجره‌های چوبی مغازه‌های عطاری، مدتی اینجا می‌مانند، در مغازه‌های بزرگی که تا سقف، پر از گونی و کیسه پلاستیکی است، یکی از آن مغازه‌ها، مغازه «حاجی‌عابد» است. در سرای اردکانیان، همه «حاج‌محمدعلی بخارایی»، را به نام حاجی عابد می‌شناسند. تابلوی سردر مغازه او هم به همین نام است؛ نامی که از پدر بزرگش برایش مانده است. «کربلایی ابراهیم عابد» از عطارهای قدیمی مشهد بوده و پیشه‌اش را مثل میراثی قدیمی، در خانواده باقی گذاشته است. حاجی‌عابد قبل از آنکه بیاید اینجا، دور حرم مغازه داشته است؛ جایی که عمده‌فروشی‌های عطاری هم بوده‌اند. ساخت‌وسازهای اطراف حرم مطهر که شروع می‌شود، حاجی می‌آید و سرقفلی یکی از مغازه‌های سرای اردکانیان را از «حاج‌علی‌اکبر اردکانیان»، پسر «حاج‌حسین اردکانیان»، می‌خرد. حالا حاجی عابد، بیشتر از سی سال است که صبحش را در سرای اردکانیان شب می‌کند، در مغازه‌ای که بوی زردچوبه و زنجبیل می‌دهد، بوی آویشن و گلپر و رازیانه و سنبل‌طیب.

مغازه‌هایی هم که بست پایین خیابان، بست بالاخیابان، بست طبرسی یا دیگر بازارهای اطراف حرم بودند، پراکنده شدند.

● آن موقع‌ها عطارهای مشهد چه کسانی بودند؟ من فقط «آق‌علی عطار» را می‌شناسم که پدر «مهدی اخوان‌ثالث»، شاعر شهر مشهدی است.

بله، آق‌علی بود که در بالاخیابان مغازه داشت، اما آق‌علی خرده‌فروش بود. ما عمده‌فروش بودیم. در صنف عطاری، یکی از عمده‌فروش‌ها «حاج اسدرضاییان» بود، همان اول پایین خیابان. این حاج اسد وقتی در دوره ولیان دور حرم را خراب کردند، آمده

خیابان تهران (خیابان امام‌رضا<sup>(۱)</sup>) را هم در همان موقع تعریض کردند. من که از خدمت آمدم، دیدم خیابان تهران پهن شده است به چه پهنایی! همه این کارها در همان موقع انجام شد. خیابان باریکی هم بود که از فلکه آب می‌رسید به «چهنو» و آن‌طرف‌ها که حالا شده است میدان ۱۷ شهریور. نمی‌دانم چه نامی داشت، دیدم آنجا هم یک بازار دوروزار ساخته‌اند که همین «بازار رضا<sup>(۲)</sup>» باشد. این‌ها خیلی سریع در عرض چند سال در مشهد اتفاق افتاد و چهره شهر را عوض کرد. همه آن

یگانه‌بود، «حاج‌محمدحسن یگانه». «حاج کاظم پوراصفهانی» و «حاج‌محمدرضاغضنفریان» هم با یکدیگر شریک بودند. بزرگان بازار این‌ها بودند. ما هم کنارشان بودیم.

سال ۶۰ من هم در سرای محمدیه مغازه عطاری داشتم. حالا همه آن‌ها شده است بخشی از صحن جامع (صحن پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup>). سال ۶۸ آمدند گفتند می‌خواهیم این اطراف را خراب کنیم. من هم مجبور شدم مغازه سرای محمدیه را بفروشم و بیایم اینجا در سرای اردکانیان مغازه بگیرم. من این مغازه را سال ۶۹ از «حاج‌احمد پهلوانی» خریدم، سرقفلی‌اش را خریدم، ملک از «حاج‌علی‌اکبر اردکانیان»، پسر «حاج‌حسین اردکانیان» بود. ایشان صاحب ملک بود و من چون سرقفلی را خریده بودم، از ایشان رضایت گرفتم. اجاره سالانه مغازه‌ام هم ۲۷ تومان بود، بیست‌وهفت تا یک تومانی. هنوز کاغذهایش را دارم.

● سراسر اردکانیان آن سال‌ها چطور بود و چه وضعیتی داشت؟

اینجا مغازه عطاری نبود، ما بودیم فقط. بیشتر مغازه‌ها فروشگاه موادغذایی بود. مکانیکی بود. یک مغازه بود که لوازم چاه آب و موتورپمپ و...

می‌فروخت. سرا همه‌اش گل‌وشُل بود. آسفالت نبود. ماشین‌های دیزل تعمیر می‌کردند آن عقب سرا. یک مغازه هم بود که پسته و آجیل تف می‌داد، حتی ما از قدیمی‌ها شنیدیم که اینجا در همین سرا، وقتی جهودها(یهودیان) در مشهد بودند، طولیه‌ای داشتند و خوک پرورش می‌دادند برای خودشان. همین «سرای نصیرزاده» و «سرای هشتم» که به «انبار کربلا» معروف است، مال جهود بود. جهودها در مشهد زیاد بودند و بعدها رفتند.

آن‌موقع‌ها در سرای اردکانیان، کسی عطاری نداشت، البته در پایین‌خیابان مغازه‌های «علافی» بود که آن، کار دیگری است. علافی، مغازه‌ای بود که صاحبش، حق‌العمل کاری می‌کرد. کشاورز

جنشش‌رامی‌آورد، می‌گذاشت پیش این‌ها. این‌ها هم جنشش را می‌فروختند و حق‌العمل خودشان را برمی‌داشتند و پول کشاورز را می‌دادند، یک‌نوع امانت‌فروشی. هنوز هم هستند.

اما عمده‌فروشی عطاری، ما بودیم فقط. مثل حال‌آن‌بود که دورتادور سرای اردکانیان، همه‌اش عمده‌فروشی گیاهان دارویی است، البته زرق‌وروزی دست‌خداوند است و می‌رسد. ما هم راضی هستیم. الان از همین سرای اردکانیان، جنس‌ها می‌رود تا تهران و سیستان و بلوچستان و شمال.

● اقلامی که در عطاری‌ها فروخته می‌شد، چه بود؟ بالان فرق می‌کرد؟

نه، اجناس عطاری از قدیم تا حالا همین‌ها بوده است. بخشی از آن در ایران خودمان بوده است و بخشی از آن در جاهای دیگر دنیا، مثلاً از همان قدیم هم ما در ایران، زردچوبه و دارچین نداشتیم. آن قدیم‌ها تجار با قافله‌ها مال‌التجاره که می‌آوردند، زردچوبه و دارچین هم می‌آوردند. حالا هم همین‌طور است و باز زردچوبه و دارچین وارد می‌شود. اما مثل کلاسنی و گل‌ختمی و بابونه در ایران بوده و لابد اگر جایی از دنیا از این گل و گیاه‌ها نداشته‌اند، از ایران می‌برده‌اند آنجا.

البته سابق، جنس‌ها و گل و گیاهی که از بیرون می‌آوردند و ما می‌خریدیم، بیشتر بود. الان کاروکاسبی کشاورزها هم کساد است. آدم‌های سابق، حال‌وحصله داشتند و دنبال کارهای می‌رفتند. حالا این‌چون‌ها حال‌وحصله ندارند و دنبال کاری را نمی‌گیرند. کدام‌یکی از این‌چون‌ها حالا حوصله دارد در کوه و کمر بچرخد و گیاه دارویی جمع کند؟

از همین روستای «مغان» در منطقه «خلج»، «پرسیاوشان» می‌آوردند. از طبقه «سماق» می‌آوردند. «اسطوخدوس» می‌آوردند. «گلپر» می‌آوردند. از تمام خراسان آن موقع که حالا شده است سه‌تا استان، همه‌چیز می‌آمد. زرشک مال همین منطقه است. زعفران مال همین منطقه است. بیشتر گل و گیاه‌های دارویی در همین منطقه کشت می‌شد یا بود و اهالی جمع می‌کردند و می‌آوردند. انگار زمین‌های خراسان، آن موقع آبادتر و احیاتر بود و همه نوع گل و گیاهی در آن پیدا می‌شد، البته چیزهایی هم بود که وارد می‌شد. حالا همه‌چیز کم شده‌است.

قدیم این‌طور نبود و روستایی‌ها حتی اگر آب و زمینی نداشتند، می‌توانستند همین گل و گیاه‌ها را جمع کنند، بیاورند و بفروشند و زرق‌وروزی ششان را تأمین کنند.



گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت هفتم)

## مشهدی که «خانیکوف» در تابستان ۱۲۳۸ دید (بخش نخست)

ابوالقاسم بی‌گناه، به پیشنهاد زنده‌یاد مهندس یعقوب دانش‌دوست، ترجمه کردند و انتشارات آستان قدس رضوی آن را منتشر کرد.

● شهری در محاصره غنائگیز مناطق خشک گزارش خانیکوف درباره شهر مشهد، یک گزارش جزئی، دقیق و با رعایت همه اجزا و لوازم است. توصیفی دقیق از مشهد و اطراف آن به دست می‌دهد. هیئت خانیکوف در پنجم ژوئیه ۱۸۵۹ میلادی (۱۹ تیرماه ۱۲۳۸ خورشیدی) با ورود به روستای ییلاقی «جاغرق»، مطالعات خود را در حوزه مشهد آغاز کرد. خانیکوف با وجود لذت‌ناشی از دیدن ییلاقات سرسبز و پرآب مشهد و قهوه‌خانه‌های چشمنواز آن، توصیفی مأیوس‌کننده از اطراف مشهد به دست می‌دهد: «شهر مشهد را از هر طرف مناطق خشک و غم‌انگیزی احاطه کرده است. در تابستان خورشید سوزان درجه حرارت این دشت‌ها را تا میزان گرمای مناطق حاره بالا می‌برد. با این حال معتقد است: «این شهر(مشهد) حکم یک واحه‌ای را دارد که دورتادور آن را باغ‌های زیبا فراگرفته و از نظر آثار متبرک بسیار غنی است.» مشهد سال ۱۲۳۸ خورشیدی شهری نسبتاً آباد، با جمعیت درخورملاحظه‌بود. باغ‌های مورد اشاره خانیکوف، بیشتر در نواحی غربی و شمالی مشهد، در حیطه محلات بالاخیابان و سراب‌قرار داشت. این دوره، علاوه‌بر موقعیت سبزشان، آن گونه که مهدی سیدی در مقدمه تصحیح کتاب «نفوذ ارض اقدس» می‌گوید، میزبان بخش مهمی از طبقه حاکم و نیز، تجار با نفوذ شهر بود و خانه‌های این افراد در منطقه

به نشان دادن رغبت بیشتری به این آثار باشد. «نیکولای ولادیمبروویچ خانیکوف»، یکی از کسانی است که در دهه ۱۸۵۰ میلادی، بارها به مناطق مختلف ایران سفر کرد و گزارش او با سرفصل «سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی»، یکی از آثار دقیق در این زمینه محسوب می‌شود. امروز می‌خواهیم به‌بخش مربوط به مشهد این سلسله‌یاد داشت‌ها، نگاهی دقیق و تحلیلی بیندازیم.

● خانیکوف کیست؟

«نیکولای ولادیمبروویچ خانیکوف» که بیشتر مشهدشناسان او را با نام، «خانیکوف» می‌شناسند، در سال ۱۸۱۹ میلادی (۱۱۹۸ خورشیدی) در شهر سن پترزبورگ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند و سپس به پاریس رفت. او بعداً، در ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۱۷ خورشیدی) به کشورش بازگشت و به استخدام دولت روسیه تزاری درآمد و به‌دلیل آشنایی با فرهنگ اقوام آسیایی، در لشکرکشی تزار به خوارزم، منشی فرمانده سپاه روسیه بود. خانیکوف درباره بخارا و خوارزم که برخی‌ها آن را در حکم «دایره‌المعارف آسیای مرکزی» می‌دانند، استعداد فوق‌العاده وی را برای دولتمردان روسیه تزاری آشکار کرد و به این ترتیب، مأموریت شناسایی و تحقیق درباره نواحی جنوب دریای خزر و صفحات شمالی ایران را هم به‌وی سپردند، اقدامی که بی‌شک ریشه در طرح‌های استعماری دولت تزار و در رقابت با تکاپوهای استعماری بریتانیا در جنوب ایران داشت. خانیکوف که توانسته بود اطلاعات خوبی درباره زبان‌های رایج

مرضیه ترابی| یکی از ویژگی‌های مهم دوره قاجار، از نظر اسناد و متون تاریخی، کثرت سفرنامه‌هاست. ظاهراً در این دوره، بزرگان و دولتمردان، به تقلید از ناصرالدین‌شاه قاجار که سخت به نگارش خاطرات روزانه و گزارش سفرهایش علاقه‌مند بود، به نوشتن وقایع سفرهایشان تمایل نشان دادند. این تکاپوها باعث شده است دست ما در پژوهش‌های تاریخی دوره قاجار به‌ویژه در حوزه مطالعات اجتماعی باز باشد، با این حال نقص مهمی که در بیشتر این سفرنامه‌ها -به استثنای برخی گزارش‌های خاص مانند نوشته‌های محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه که با رویکردی علمی و کاربردی تدوین شده است- وجود دارد، بی‌توجهی به موضوع نگاه جامع و عنایت ویژه به جزئیاتی است که معمولاً می‌تواند پژوهشگران را از برزخ تردید در عرصه‌های گوناگون تاریخی بیرون بیاورد. بیشتر این گزارش‌ها، در اکثر فرازهای خود، رنگ‌وبوی شخصی و احساساتی دارند؛ البته این روند در تدوین آن‌ها، کاملاً طبیعی است و نمی‌توان به‌نگارندگان خرده‌گرفت، اما چنین رویکردی، ضربت تأثیر این یادداشت‌ها در پژوهش‌های تاریخی را پایین می‌آورد و این مسئله، مایه تأسف است. «رحالی که گزارش‌های جهانگردان اروپایی معاصر این افراد، به جنبه‌های جزئی و گوناگون، گاه به‌صورت کاملاً فنی توجه می‌کنند و باعث می‌شوند محقق، در بررسی و مطالعه، ناچار



سبز مشهد قرار داشت، منطقه‌ای که تراکم جمعیتی کمی داشت و از آب‌وهوای بهتری برخوردار بود.

● فانوس‌های آویخته برمناره‌های حرم

مشهد در نوشته‌های خانیکوف نیز، شهری با محوریت مذهبی است که در آن، همه‌چیز به حرم رضوی و اعتبار آن ختم می‌شود. حرم، مکانی امن و مورد توجه است و سیمای قدسی آن، برای همه افراد، خواه مسلمان باشند یا نه، جذاب‌و خیرکننده به‌نظر می‌رسد. خانیکوف، توصیف بسیار جذابی از نمای بیرونی حرم رضوی در یک شب تابستانی دارد: «هر شب همین که پرتو انوار خورشید از شهر رخت می‌بندد، مناره‌های طلایی دو طرف درهای آرامگاه امام رضا<sup>(ع)</sup> با فانوس‌های فراوان روشن می‌شود. مؤذن‌ها با خواندن دعایی آهنگین و طولانی که تنها در خراسان متداول است، مسلمانان را به نماز شب فرامی‌خواند.» با توجه به این توصیف و البته دقت عمل خانیکوف در ارائه